

کمیجان و بزچلو

ابوالقاسم مرادی

بخش اول

کمیجان

واژه‌شناسی و مکان جغرافیایی آن در تاریخ

این واژه را دو واژه به هم پیوسته می‌توان دانست. واژه «کمی» و «جان». به نظر می‌رسد واژه کمی با واژه کومه^۱ همانندهایی دارد. پیش از شکل‌گیری دولت مادها، دهکده‌هایی را کومه می‌گفتند که دور آن حصار کشیده شده بود. به گفته هروودوت، پدر تاریخ، «دیوک، دیاکو بنیانگذار دولت ماد، در رأس ده خویش (کومه) بود»^۲. جان واژه‌ای بوده است که در حالت پسوند با نام جاها می‌آمد مانند دلیجان، زنجان، هگمتان (هگمتانه)؛ البته در «نوشته‌های زردشتی تقریباً همزمان، مردم را به واحدهای محلی چهارگانه بخش می‌کند: خانه (مانه)، خاندان (ویس)، بخش (شوئیره) و سرزمین (دهیو)»^۳ ظاهراً جان با مانه و وفس کنونی، با ویس همانندی‌هایی داشته است.

در جستجوی این واژه، نخستین بار تاریخ قم در سده چهارم ق به آن اشاره کرده است. نخست او درباره حدود قم چنین می‌آورد: «از برقی روایت است که او می‌گفت قم چهل فرسخ در چهل فرسخ است. زیرا که حدود آن به غایت از یکدیگر دورند ... حد اول قم از ناحیت همدان است تا ملازجرد که آن ساوه است و حد دوم از ناحیت فراهان آنجا که ناحیت کرج است و



گویند از آنجا که جوسق ... و دیزآباد است از همدان و حد چهارم از ناحیت اصفاهان ...» سپس نوشته است: «چنین گویند که پیش از بنا و عمارت، چراگاه مادیانها بوده است و بدین سبب اوراکمیدان می خوانند یعنی جای مادیان».^۴ واژه کمیدان در سده هفتم و هشتم با اندکی دگرگونی در همان موقعیت کومجان شناخته شده است. مستوفی در شناساندن همدان در سده هشتم می نویسد: «همدان از اقلیم چهارم است ... به مبلغ ده تومان ونیم حاصل دارد و ولایتش پنج ناحیه دارد اول فریوارو در حوالی شهر است با دو فرسنگی هفتادوپنج پارچه دیه است و ... در ولایت نهم ... کومجان و میلاجرد».^۵ در سده هفتم شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی، شاعر نامی کمیجان، واژه کمیجان را در سروده هایش آورده است. وی هنگامی دیده به جهان گشود که جهان اسلام آبستن رویداد یورش مغولان بود (۶۱۰ق/۱۲۱۳م). زمانی که به پنج سالگی رسید او را به مکتب نشانندند. او در هشت سالگی در شهر همدان نام آور شد. در جامع دیوان او آمده است: «گویند چون سن او به هفده رسید، بر جمله علوم از معقول و منقول مطلع شده بود و مستفید گشته، تا چنان شد که در شهر همدان در مدرسه شهرستان به افادت و دیگران در خدمتش به استفادت مشغول بودند».^۶ در همان سن از زندگانی اش به همراه آن گروه به هندوستان رفت. او در شهر «مولتان مجذوب شیخ بهاءالدین»^۷ گردید. در دلیل مهاجرت او به هندوستان، گفته شده است شیفتگی عراقی به پسری از میان قلندران او را به آن دیار برده است.

اما با توجه به اوضاع نابسامان دهه های پایانی خلافت عباسی به ویژه در نبرد با خوارزمشاهیان، شاید هند برای بالندگی بیشتر عراقی در زمینه های تصوف و شعرسرای، بهتر از غرب ایران بوده باشد.

شیخ بهاءالدین، عراقی را پس از رسم چله نشینی که مقدمه مریدی بوده است در جرگه مریدانش راه داد. مرحوم عباس اقبال آشتیانی در کتاب *تاریخ مغول*، دلیل آن مهاجرت را «مدارا نکردن دیگر صوفیان مرید شیخ بهاءالدین با عراقی» دانسته است.

دلیل رفتن او به مکه و مدینه را می توان برای امر حج به شمار آورد چون ماندن او در آنجا به درازا نمی کشد. از سوی دیگر، حجاز سرزمینی نیست که برای تصوف و شعر مناسب باشد. عراقی دیگر به ایران برنمی گردد. او به شهر قونیه، که از شهرهای معروف صوفیان بود، سفر کرد. «در



مجلس درس عارف بزرگ شيخ صدرالدين قونيوي حضور يافت و كتاب *فصوص الحکم* محيي الدين بن العربي را پيش او خواند و در آنجا به تدریج اشتها کلی پیدا کرد تا آنجا که معین‌الدین پروانه، حکمران بلاد روم، مرید او شد و برای عراقی در شهر توفات خانقاهی ساخت. بعد از قتل معین‌الدین پروانه، عراقی از روم خارج گردید و به سیر و سلوک در بلاد شام و مصر پرداخت.^۱ خانقاه در گذشته، به ساختمانی گفته می‌شد که شيخ، سردسته و مراد، در آن اقامت می‌گزید. مریدانش مریدی او می‌کردند. هزینه زندگی آنها به این دلیل که آنها اعتقاد داشتند در رستگاری پیروانشان نقش دارند به دست برخی فرمانروایان و برخی دیگر از مردم تأمین می‌شد. سرانجام عراقی به سال ۶۸۸ق در شهر دمشق درگذشت. او درباره کميجان این ابیات را سروده است:

يارب اين بوی چنين خوش ز گلستان آيد؟	يا ز باغ ارم و روضه رضوان آيد
يا صبا بوی سر زلف نگاری آورد	يا خود اين بوی ز خاک خوش کميجان آيد
يا شمال از دم عیسی نفسی بوی یافت	کز نسیم خوش او در تن من جان آيد
شکر کردم که پس از مدت سی و شش سال	يادش از بندگی بی سر و سامان آيد
ای برادر، چه دهم شرح؟ که دور از تو مرا	بر دل تنگ چه غمهای فراوان آيد
چند سرگشته دویدم چو فلک تا آخر	حاصلم سوز دل و دیده گریان آيد
آنچه بینی که ندارم ز جهان بر جگر آب	چشم من بین که چگونه جگر افشان آيد؟
این همه هست و نیم از کرم حق نومید	گرچه جانم به لب از محنت هجران آيد
کآخر این بخت من از خواب در آید سحری	روز آخر نظری بر رخ جانان آيد
چند گردم چون فلک گرد جهان سرگردان؟	آخر این گردش من نیز به پایان آيد
یافتم صحبت اوتاد اگر روزی چند	این همه سنگ محن بر سر من زان آيد
تا بود در خم چوگان هوای کوی دلم	که مرا گوی غرض در خم چوگان آيد
یوسف گمشده چون باز نیابم به جهان	لاجرم سینه من کلبه احزان آيد
بلبل آسا همه شب تا به سحر نعره زنم	بو که بویی به مشامم ز گلستان آيد
گر نخواهد که همی با وطن آید لیکن	تا خود از درگه تقدیر چه فرمان آيد؟



به عراق^۹ ار نرسد باز عراقی چه عجب؟ که نه هر خار و خسی لایق بستان آید

و ...

قصه درد من بیا بشنو	می نیابم، دریغ، درمان را
باز سرگشته‌ام همی خواهد	تا چه قصد نیست چرخ گردان را
خواهدم دور کردن از یاران	خود همین عادتست دوران را
ما چو گویی، قضا چو چوگانگی	چه از آنجا که گوست چوگان را؟
می‌کند خاطر مپیاپی عزم	که کند یک نظاره جانان را؟
دیده امیدوار می‌باشد	تا ببیند جمال خوبان را
منتظر مانده‌ام قدم ترا	همین وداعی کن این گران جان را
آخر ای جان، غریب شهر توام	خود نپرسی غریب حیران را؟
هر غریبی که در جهان بینی	عاقبت باز یابد اوطان را
جز عراقی که نیست امیدش	تا ببیند وصال کمجان را
من نگویم که حسنت افزون باد	چون بدان راه نیست نقصان را
باد عمرت فزون و دولت یار	تا بود دور، چرخ گردان را

بازار کمیجان

می‌توان گفت از نشانه‌های شهر در ایران بازار بود. هر چند کمیجان را در گذشته نمی‌توان در شمار شهرها آورد؛ اما بازار موجود در آن دلیلی بر بالندگی در زمینه مدنیت بود. آن بازار با بازارهای همدان، اراک، (سلطان‌آباد پیشین) و قم ارتباط بازرگانی داشت. از پیرمردان کمیجان خاطرات فراوانی از آن ارتباط، و از پیرزنان نیز خاطراتی از بافت قالیهای درخور آن بازارها در سینه‌هاست. بازار کمیجان در سالهای نخست سلطنت مظفرالدین شاه قاجار (۱۳۲۴-۱۳۱۳ق/ ۱۹۰۶-۱۸۹۷م) به کوشش عاصم‌السلطنه (ابراهیم‌خان)، خان کمیجان، ساخته شد. او آن لقب را از دولت قاجاریه گرفته بود. هدف وی را از این کار ساخت بازاری به‌جای مغازه‌های پراکنده در داخل کمیجان و همچنین ایجاد نمای شهری کمیجان می‌دانند. در دهه پیش بخشی از ساختمان ویران

شده بازار در محله بازار دیده می‌شد. با گسترش شهر آن ساختمان از میان برداشته شد. در شرق آن مدرسه و مسجد نیمه ویران میرزا اصغر پابرجاست. برای آگاهی یافتن از روزگار برپا بودن بازار مزبور از کسانی که به گونه‌ای ارتباط تنگاتنگ با بازار داشته‌اند پرسش شد. آنها درباره ویژگیهای بازار گفتند: هنگامی که فردی در چند متری جنوب بازار می‌ایستاد با نگاه به ساختمان بازار نمای بیرونی آن را چنین می‌توانست ببیند: «دروازه بزرگی با دو لنگه در اندازه چهارصد سانتیمتر در پانصد سانتیمتر بود. این دروازه با تخته‌های چوبی ساخته شده بود. با میخهای فولادی، که سر هر یک مزین شده بود، نمای زیبایی را به دروازه می‌بخشید. هرکدام از لنگه‌ها را پنج تخته بزرگ در درازای دروازه، تشکیل می‌داد. میخها به فاصله سی سانتیمتر از یکدیگر بر روی دروازه دیده می‌شدند. با باز نمودن دروازه جنوبی، هنگامی که وارد راسته بازار می‌شدیم در زیر سایه بامی قرار می‌گرفتیم که نزدیک به هفت متر از زمین بلندتر بود. همه راسته با روشنایی روزنه‌های بام دیده می‌شد. حجره‌ها یک متر بلندتر از کف کوچه ساخته شده بودند. درهای چوبی حجره‌ها سیصد سانتیمتر در سیصد سانتیمتر بودند که با حالت کشویی باز و بسته می‌شدند. با پشت سر گذاشتن شانزده حجره، که در دو سو قرار داشتند، به بخش میانه بازار می‌رسیدیم. در آنجا، در سمت غرب، یک کوچه به پهنای دو متر وجود داشت که با یک دروازه به کوچه همگانی باز می‌شد. در جهت شرقی بخش میانه بازار، حجره‌ای کوچک دیده می‌شد که به پهنای دو متر و درازای سه متر بود. اگر می‌خواستیم از دروازه شمالی بیرون شویم حجره‌های هم اندازه در دو سو روبه‌روی یکدیگر دیده می‌شدند، که قرینه‌ای از بخش جنوبی بازار بودند. بام آجری راسته بازار با شانزده گنبد گلی و یک گنبد کوچک‌تر (در بالای سه راهی) بازار نمایان می‌شد. بام حجره‌ها را تیرها و پرتوهای چوبی و گل و کاه پوشانده بودند. روی هم، بام بازار بیش از هزار و دویست و پنجاه متر از سطح زمین را سایبانی می‌نمود. نمای بیرونی بازار جز نمای آجری کناره‌های دو دروازه بزرگ، پوشش کاهگل داشت.»^۱ با بیرون آمدن از دروازه شمالی در سمت شرق، گرمابه همگانی دیده می‌شد. دروازه غربی به کوچه‌ای باز می‌شد که بخش غربی آن با دگرگونیهای پابرجاست. بازار از سوی شرق با مجموعه مدرسه و مسجد میرزا اصغر و نهر قنات بزرگ کميجان هم پهلوی بود. آب قنات از پشت گرمابه به درون حیاط مسجد و مدرسه سرازیر می‌گشت.



با اندیشیدن دربارهٔ محلهٔ بازار، معماری و شهرسازی پیشین در ایران به ذهن می‌آید که مسجد، بازار، مدرسه، قنات و گورستان شهر نزدیک یکدیگر ساخته می‌شدند و نکتهٔ دیگر اینکه قلعهٔ خان در روی تپه و پایین‌تر از آن، بر همهٔ روستا فرمان می‌راند. ویرانهٔ آن اکنون پابرجاست. چگونگی گچکاری درون اتاقهای آن قلعه، با هنر معماری دورهٔ قاجار همسانی دارد. برای پیشگیری از دزدی شبانه، دونفر داروغه در درون بازار کشیک می‌دادند. هزینهٔ نگاهبانی را بازاریان فراهم می‌ساختند. گروهی دیگر از مردم، پیشهٔ چهارپاداری یا چارواداری^{۱۱} داشتند. آنها با الاغ، باروبنهٔ خریداران را به روستاهای نزدیک بارکشی می‌کردند. برخی از چاروادارها تا هشت الاغ در اختیار داشتند. کامیونها نیز میان شهرها و بازار کمیجان در رفت و آمد بودند.

میرزا علی اصغر رجیل

او در سال ۱۲۶۴ش / ۱۸۸۵م دیده به جهان گشود. لقب «میرزا» را به جهت جایگاه اجتماعی‌اش داشت. به دلیل کوتاهی قد به او در دربار و کمیجان، رجیل (مرد کوتاه قد) می‌گفتند. صدای رسا و آواز دلنشین‌اش در شادی و سوگواری، پای او را به دربار ناصرالدین شاه قاجار کشاند. در دربار به «اصغر بلبل» شناخته می‌شد. درآمد کلانی را از این راه به دست آورد. از آن درآمد برای خرید املاک فراوان و همچنین برای مراسم سوگواری مذهبی هزینه نمود. بر سر زبانهاست که او در روزگار خشکسالی و قحطی به یاری نیازمندان شتافت. به نظر می‌رسد آن قحطسالی که به «پانزده قران» شناخته شده است؛ همان سال ۱۲۹۶ش باشد که با نام «سال مجاعه» (سال گرسنگی و قحطی) آورده شده است.^{۱۲} گویند میرزا از پنجرهٔ اتاقش، که در طبقهٔ دوم خانه‌اش بود، تکه‌های نان را به نخ می‌آویخت تا گرسنگان را نان دهد. این روش او به این دلیل بوده است که در ازدحام گرسنگان، بتواند همهٔ آنها را از نان بهره‌مند کند.

مجموعه مدرسه و مسجد ميرزا علي اصغر

ساختمان اين مجموعه فرهنگي، هرچند دستخوش بي مھري طبيعت و انسانها قرار گرفته است، اما شكل پيشين اش را نمايان مي سازد. معماری آن به سبک عصر خويش، دوره قاجاريه، است. آجرهايي که در نماي آن به کار رفته است به اتفاق نظر، از کوره کوچک آجرپزی به دست آمده که پيش از ساخت هنرستان، در بخش جنوبي ساختمان پابرجا بود. اين مجموعه براي کار عبادت و تعليم و تعلم منظور شده بود. برخي از شاگردان اين مدرسه اکنون روزگار مي گذرانند. با ساخت اين مدرسه، مکتب خانه هاي پراکنده از رونق مي افتند. اين مدرسه که در بخش «بزچلو» بي مانند بود، با مدارس شهرها هماننديهاي فراوان داشته است. از جمله تفاوت ميان اين مدرسه با مدارس شهرها، دروسي بود که در مدارس شهرها تدریس مي شدند. تدریس در اين مدرسه چند سال اندک بود. از دلایل اين روند، مرگ ميرزا اصغر در سال ۱۳۱۲ش، تأسيس مدارس جديد دولتي در دوره رضاشاه (۱۳۲۰-۱۳۰۴ش / ۱۹۴۱-۱۹۲۵م) به شمار مي رود. ورود ايل گل باغي به کميجان و سکونت برخي از آنها در مدرسه از دلایل ديگر ویرانی آن است. «گل باغيها از ايلائي بودند که از سمت غرب ايران آمده بودند. آنها در جنگ جهاني نخست هواخواهي از عثماني ها مي نمودند.»^{۱۳} عثماني ها نیز متحد آلمان بودند. نخستين مدرسه کميجان در آموزش و پرورش به سبک مدرن، مدرسه ابوالقاسم خان سرهنگ بوده است که ویرانه آن در پشت مدرسه ميرزا علي اصغر پابرجاست. گویند نخستين آموزگار آن مردی به نام صحيفی بود.

اما در مقايسه آموزش اين مدرسه با مدارس ديگر نقاط ايران اشتراکات فراوان داشت. نوشته مرحوم احمد کسروي در اين باره قابل استناد است. او نوشته است: «بايد دانست پيش از مشروطيت، [انقلاب مشروطيت ۱۲۸۵ش / ۱۹۰۶م] در ايران درس خواندن دوگونه بوده: يکي از آن مدرسه ها که کساني که ملأ شدن خواستندي، در آنجا درس خواندندي، و ديگر از آن مکتب خانه ها، که بچگان در آنها خواندن و نوشتن ياد مي گرفتندي. مدرسه ها در ايران فراوان مي بود و در هر شهري چند مدرسه شمرده مي شد و طلبه ها که در آن نشيمن گزیدندي از صرف ونحو عربي و منطق و اصول و فقه و حکمت و مانند اينها درس خواندندي. هنگامي که در ايران جنبش مشروطه آغازيد اين مدرسه ها رواج و رونق خود را مي داشت ... اما مکتبها، نخست



باید دانست که جز از اعیان، توانگران و بازرگانان فرزندان خود را نفرستادندی و اینان جز خواندن که در دربار و بازار به کار آید نخواستندی. دانشهایی که امروز هست نبود و توده انبوه به درس نیاز ندیدی. از آن پس، در مکتبها برای یاد دادن الفبا یک شیوه نارسا و نادرستی در میان می‌بود و یک سال کمابیش می‌خواست تا شاگرد الفبا را نیک شناسد و کلمه‌هایی را خواندن و نوشتن تواند. بچه چون به مکتب رسیدی نخست الفبا خواندی و پس از آن جزو عم (جزء بازپسین قرآن) را از سوره «قل اعوذ» آغاز کردی و پس از آن بازمانده قرآن را (آن نیز وارونه و از آغاز به انجام) خواندی و پس از آن کتابهای گلستان، و جامع عباسی و نصاب، و ترسل، و ابواب جنان، و تاریخ نادر، و تاریخ معجم راه، یکی پس از دیگری درس خواندی، و بدینسان زبان یاد گرفتی. پس از چند سال به این نتیجه رسیدی که فارسی را خواندن و نوشتن تواند. از آن سوی، درنگ شاگردان در مکتب و رفتار ایشان با یکدیگر و رفتار آخوند مکتب‌دار با آنان ستوده نبود، شاگردان دوشکجه گسترده به روی زمین، پهلوی هم نشستندی، و آخوند دم پنجره جای بلندتری گرفته نشیمن ساختی، به تنها به همگی شاگردان یکایک درس گفتی، و نوشتن آموختی، ... و هر کدام که درس را روان پس ندادی یا خط را نیک ننوشتی چوب به دستها یا پاهایش زده شدی. این بود معنی مکتب و شیوه درس‌آموزی آنها، و چون بیشتر مکتب‌داران مسجدها را برگزیدندی و مکتب گردانیدندی، این بود آنها را مسجد نیز خواندندی».^{۱۴}

شاگردان مدرسه میرزا اصغر بیشتر از کمیجان و اندکی از روستاهای همسایه بودند که آنها در هر دوره به شانزده نفر می‌رسیدند. علما یا ملّاهای آن مدرسه عبارت بودند از: «شیخ تقی عیسی‌آبادی، شیخ رضا ضیغمی، میرزا باقر ناطقی، شیخ زین‌العابدین خوشخبری، شیخ عیسی». بیشتر آنها از مدرسه سپهدار اراک علم آموخته بودند.^{۱۵}

یخچال سنتی

میرزا علی‌اصغر آن را ساخته بود. ساختمان آن در محله یخاری حصار (بخش جنوب شرقی چهارراهی که خیابان شرقی آن در سمت کشتزارهای زهیرآباد و نی‌نی‌گرد است) تا سه دهه پیش پابرجا بود و امروز بخشی از یک ساختمان مسکونی شده است. این ساختمان نمونه‌ای از

يخچالهای سستی در کشورمان بود. مسلم است که بهره‌برداری از آن ویژه خانواده‌های طبقه مرفه بوده است و در مراسم سوگواری مذهبی (در روزهای گرم سال) برای سوگواران نیز به‌کار می‌آمده است؛ البته اندازه و جمعیت روستا با توجه به گنجایش مشخص یخچال و وجود کارگاههای کوزه‌گری در کميجان دور به‌نظر می‌رسد که آن یخچال برای مصارف عموم در نظر گرفته شده‌باشد. آنچه بیشتر مهم تصور می‌شود آن است که با توجه به ویژگیهای آن عصر این روستا گامی دیگر در شهرسازی (مدنیت) برداشته است.

ساختمان آن را به شکل مکعب توخالی در گودی زمین با بلندی نزدیک به هفت متر و پهنای چهار متر و درازای دوازده متر از سنگ و ملاط گل آهک ساخته بودند که در چند سال پیش ویران‌شده آن وجود داشته است. گواهان گویند: «در فصل گرما این مکعب با آب نی‌نی‌گرد (نی‌نی‌جرد) به‌طور تدریجی پر می‌شد. نخست آب را پس از ته‌نشینی در برکه‌ای از آن سرریز کرده درون یخچال می‌نمودند. پس از آنکه بخشی از یخچال از آب بالا می‌آمد آب را قطع می‌کردند، تا یخ ببندد. این کار را چند بار انجام می‌دادند تا یخچال از یخ پر می‌شد. در فصل گرم سال کم‌کم یخ را کنده و استفاده می‌کردند».^{۱۶}

ساختار جمعیتی کميجان در عصر بازار

بازاریان علاوه بر اینکه در بازار کار می‌کردند، در کشتزارها نیز کشاورزی و دامپروری می‌کردند. عالمان دینی (آخوند، ملّا)، رعیت‌ها (کشاورزان وابسته به زمینهای ارباب)، کوزه‌گران، مغازه‌داران، خاندان ارباب (خان) شاگردان مدرسه، خوش‌نشین‌ها و تعداد اندک حکیم‌باشی‌ها، بیشترین درصد جمعیت را به خود اختصاص می‌دادند. خاندان ارباب در رأس هرم جمعیتی قرار داشت و پس از آن عالمان دینی، که کار آنها در روضه‌خوانی، تعلیم (القبأ، قرآن و عربی)، رفع برخی اختلافات خانوادگی، ثبت ازدواج و در کل راهنمای مردم در امور شرعی بودند.

رعیت‌ها در خدمت اربابان بودند و از خود استقلال چندانی نداشتند، آنها علاوه بر اینکه موظف به کشت و کار در زمینهای کشاورزی ارباب بودند؛ به کارگری بدون مزد در مرمت قلعه خان، تیمار اسبان خان و اموری دیگر وادار می‌شدند. چون خانها صاحبان واقعی این بخش بودند



در تقسیم محصولات کشاورزی سهم خان نسبت به سهم رعیت به‌طور چشم‌گیری تفاوت داشت؛ البته والیان و خان‌ها موظف بودند مالیاتهای کلانی را به دربار بدهند. خوش‌نشین‌ها عده‌ای اندک از مردم بودند که در کار کشاورزی مشغول نبودند و رابطان میان خان و مردم از میان آنها بودند که عنوان «نایب» داشتند.

لباس مردم در ایام برپایی بازار

گویند کلاه نم‌دین با پالتوی دراز (تا کمی پایین‌تر از زانو) و کفشی به‌نام اروسی (کفش چرمی) در زمستان و نیز گیوه در تابستان مردان می‌پوشیدند. پسران جوان با پیراهن سفید و گاهی با کلاه نم‌دین و کفشهای گیوه و اروسی و شلوار آبی، در میان مردم نشست و برخاست می‌کردند. ماههای سرد زمستان پوشیدن پوشاک کرکی و پوستینه لازم می‌شد. روحانیان نیز که به «آخوند» معروف بودند با عمامه و عبا از دیگر مردم، پس از خاندان ارباب، شاخص‌تر بودند. زنان با چادر در بیرون از خانه حضور می‌یافتند و در سفر علاوه بر چادر، روبند سفید نازکی بر صورت می‌انداختند. آنها با لباس سستی ایللی (ایل بزچلو) نیز ظاهر می‌گشتند.^{۱۷} امروزه تعداد انگشت‌شماری از پیرزنان در منطقه بزچلو بر آن سنت ماندگار شده‌اند.

بخشداری کمیجان

در دومین دهه پس از پایان عمر سلطنت قاجاریه، در نخستین تقسیمات کشوری (به سال ۱۳۱۶ش) بخشی که پیش از آن به‌نام «بزچلو» شهرت داشت نخست با مرکزیت روستای وفس به‌نام «بخش وفس» در استان یکم^{۱۸} کشور به رسمیت شناخته شد. ۱۶۵ روستا در محدوده آن بخش قرار گرفت. بر پایه سرشماری سال ۱۳۲۰ش / ۱۹۴۱م جمعیت کمیجان، ۳۰۹۲ نفر گزارش شده است.^{۱۹} بیش از نیم سده (مرداد ۱۳۶۸) پس از آن به تصویب هیئت وزیران این بخش به دو بخش تقسیم گردید و بدین ترتیب ۹۷ روستا از بدنه بخش وفس جدا شد و به بخش جدید خنداب پیوست.^{۲۰} پس از آن بخش وفس را چهار دهستان میلاجرد (میلانگرد)، خنجین، خسروبیگ و اسفندان و هفتاد روستا در منتهی‌الیه شمال‌غربی شهرستان اراک دربرمی‌گرفت. امروز

(۱۸ خرداد ۱۳۸۲) که در این گفتار بازنگری می‌شود نخستین فرماندار شهرستان کميجان برگزیده شد.

کميجان از نگاه آمار و سرشماری سال ۱۳۲۸ خورشیدی / ۱۹۴۹ میلادی

«کميجان - Komijan - قصبه مرکزی دهستان بزچلو بخش وفس [از] شهرستان اراک مشخصات جغرافیایی آن به شرح زیر است: طول جغرافیایی ۴۹ درجه و ۹ دقیقه و ۳۰ ثانیه، عرض جغرافیایی ۳۴ درجه و ۴۳ دقیقه و ۱۵ ثانیه، ارتفاع از دریا ۱۸۱۴ متر. این قصبه در ۸۴ کیلومتری شمال اراک و ۸۴ کیلومتری خاور همدان در دامنه شمالی کوهستان وفس واقع شده است. هوای آن سردسیر و آب از شش رشته قنات تأمین می‌گردد. محصول عمده قصبه غلات، بن‌شن، پنبه و میوه‌جات است.^{۲۱} شغل مردان زراعت و کسب است و در حدود چهل دکان و پانزده کارگاه کوزه‌گری دارد. ظروف سفالین آن به اکثر قرای شهرستان حمل می‌گردد. زبان مادری سکنه ترکی است و به فارسی آشنا هستند. مذهب آن شیعه اثنی‌عشری است. صنایع دستی زنان قالیچه‌بافی با نقشه و نخ فرنگ بوده و به‌خوبی معروف است. از نماینده ادارات دولتی فقط بخشدار و نماینده بهداشتی در قصبه ساکن هستند. این قصبه دبستان نیز دارد. از آثار ابینه قدیم قلعه خرابه‌ای کنار آبادی است که معروف به قلعه کبری یا چهارگزی است و در نتیجه کاوش بقایای آجر، سفال و کاشی مشاهده می‌شود. راه نیمه‌شوسه‌ای بین اراک و قصبه وجود دارد و فقط در خشکی به همدان و قصبات خنداب و میلاجرد می‌توان اتومبیل برد».^{۲۲}

بخش دوم

بزچلو

واژه بزچلو

از روزگاران کهن ساکنان نواحی شمالی فلات ایران به سبب نقش پراهمیت چهارپایان در زندگی‌شان طوایفشان را با نام آنها شناسانده‌اند، از سلسله کیانیان ایرانی طوایف گشتاسب، لهراسب و ویشتاب را سراغ داریم. نام پیامبر مزداپرستان، زردشت، به معنی کسی است که شتران زرد دارد.



در میان طوایف ترک و ترکمان این گونه واژه‌ها به فراوانی یافت می‌شود. مانند قره‌قویونلو (قره= سیاه، انبوه چیزی یا انسان، قویون= میش، لو= داشتن، تناسب، دارابودن)، آق‌قویونلو (آق= سفید، اندک بودن چیزی یا انسان در مقابل قره)، تکه‌لو (تکه= بز نر) و کوراوغلو (= پسر مرد کور).

از این گونه واژه‌های مرکب بزچلو نیز طایفه‌ای ترکمن را با آن نام برای ما شناسایی می‌نماید. معنای بزچلو با توجه به موارد بالا، نخست اینکه ترکیب اصلی آن بز، چه، لو است و هر کدام نقش وابسته به یکدیگر دارند و دوم اینکه (بز) به معنی رنگ خاکستری، «بز» و «چه» بر روی هم، دارا بودن رنگ خاکستری را می‌رساند. مانند این واژه می‌شود واژه‌های (آقچه و گوگچه) را نام برد. باید گفت در گفتگوی روزمره ترکمانان، این واژه‌ها و پسوندها به کار برده می‌شوند مانند زنجانه، اراکله. پسوند «له» «لو» هر دو معنای یکسانی دارد و در حقیقت یکی‌اند.

از پسوند (چه) به فراوانی می‌شود مثال آورد مانند دمی‌رچه (آهنگر)، آقچه. کهریز (نام دهی در جنوب غربی کمیجان که ظاهراً به جهت داشتن خاک سفید بدان شهرت یافته است و این واژه مرکب از آقچه و کهریز است که بر روی هم به معنای قنات سفید یا کاریز سفید است) گوگچه چیزی که به رنگ آبی است.

پس اصطلاح بزچلو را می‌توانیم چنین تعبیر نماییم: ترکمانانی که با داشتن گوسفندان بیشتر به رنگ خاکستری به بزچلو شناخته شده‌اند. یادآور می‌شود اقتصاد ترکمانان بر پایه شبنی بود.

تشکیلات صوفیه، تأسیس سلسله صوفیه

از تشکیلات مهم صوفیه که در دهه‌های پایانی سده هفتم و دهه‌های نخستین سده هشتم پا گرفت، تشکیلات صوفیه شیخ صفی‌الدین اردبیلی بود. جانشینان او به‌طور موروثی تا آغاز سده دهم این سازمان صوفی‌گری را از حالت عقیدتی به شکل عقیدتی- مسلحانه درآوردند. مریدان آنها به فراوانی در خانقاه‌های صوفیه جای گزیده بودند. از جانشینان شیخ صفی‌الدین، شیخ حیدر (متوفی ۸۹۳ ق / ۱۴۹۰ م)، برای بهتر یکپارچه کردن این مریدان و نیز آمادگی نظامی بیشتر برای رسیدن به اهداف سیاسی؛ پوشیدن لباس و کلاه متحدالشکلی را به مریدانش دستور داد. برجسته‌ترین پوشش آنها، کلاه ویژه‌شان بود. آن کلاه به رنگ قرمز (به زبان ترکی قزل)، دوازده ترک بر فرزش نمایان

بود. اين عدد اعتقاد آنان را به دوازده امام شيعه آشکار می‌ساخت؛ البته اين نخستين بار بود که تشکيلات صفويه با کنار نهادن مذهب سنت، مذهب تشيع اماميه را آشکارا برگزيدند و شايد از دلايل آن؛ تشکيل جبهه‌ای در برابر فرمانرويان مسلمان سنی (آق‌قويونلوها در ايران، ازبکان در شرق و عثمانيه در غرب) بوده باشد. در آن روزگار، صفويان می‌توانستند با استفاده از ايدئولوژی پويای شيعه اماميه در ايران بيشتر به اهداف سياسی خود برسند. شيخ جنيد و شيخ حيدر برای رسيدن به اين هدف، برای آمادگی نظامی قزلباشان، آنان را در جنگ عليه شروانيان مسيحي، واقع در شمال‌غربي ايران، به‌کار گرفتند.

اين روند را شاه اسماعيل يکم پس از وقفه‌ای کوتاه زمان پيگير شد. وی پا را فراتر گذاشت و نبرد با آق‌قويونلوها را که در غرب ايران فرمانروا بودند، در برنامه جنگهای خود قرار داد. در پی آن، نیروی نظامی قزلباش که عقیده پويای شيعه را داشت، به ورزیدگیهای چشمگیری در امور نظامی دست يافتند و آنها در واقع بازوی دولت صفويه گشتند. به‌نظر می‌رسد ايل بزچلو که سالهای درازی در گروه بزرگ مهاجران سلجوقی از آسیای مرکزی مهاجرت نموده بودند، در آستانه تشکيل دولت صفويه در جرگه مريدان صفويه وارد شده‌اند. آنها پيش از اين، در قلمرو عثمانيه (آناتولی) می‌زیستند و بر مذهب تشيع بودند. تا سال ۹۰۷ق زمينه برای تأسيس سلسله‌ای مستقل، قدرتمند و فراگير برای نخستين بار در تاريخ دوره اسلامی ايران فراهم شد. اسماعيل در آن سال مذهب شيعه اماميه را در شهر تبريز به‌عنوان مذهب رسمی دولت نوپا اعلام نمود.

هرچند حاکمان اهل سنت ايران در برابر دولت شيعه صفوی واکنش نشان دادند اما در برابر بازوان توانمند قزلباشان، که نگهبانان مذهب رسمی بودند، قرار گرفتند. قزلباشان ترکمان که هسته اصلی سپاه صفوی بودند از نواحی مختلف در پيش شاه اسماعيل يکم گرد آمده بودند. ايل بزچلو از ايلهای ۳۲ گانه‌ای است که در تأسيس و تحکيم سلسله صفويان نقش بازی کرده است. آنها عبارت بودند از:

۱- استاجلو (به سکون جيم) یا استاجلو (به کسر جيم)، مهم‌ترین ایلات؛ ۲- شاملو، با مباشر مباشران برابر است؛ ۳- افشار، موکلان و اولیاء امور عدالت؛ ۴- ترکمان، فرماندهان نظامی، که با خاندان سلطنت نسبت سببی دارند؛ ۵- بیات؛ ۶- تکلو؛ ۷- هرمندل؛ ۸- دوالگدرلو؛ ۹- قاجار؛



۱۰- قرمنلو [قره منلو]؛ ۱۱- بیورتلو؛ ۱۲- اسپرهلو؛ ۱۳- ارید؛ ۱۴- چوشلو؛ ۱۵- آسایشلو اغلی (از عالم آرا)؛ ۱۶- چمیشگزکلو (Chamizcazacu)؛ ۱۷- سیروز؟ (از عالم آرا)؛ ۱۸- قره بجقلو؛ ۱۹- برچلو (Barachlu)؛ ۲۰- قوین؛ ۲۱- قرقلو؛ ۲۲- بزچلو (Boschalu)؛ ۲۳- ماهی فقیهلو (از عالم آرا)؛ ۲۴- حمزه لو؛ ۲۵- سقلو؛ ۲۶- محمودلو؛ ۲۷- قره چماق لو؛ ۲۸- قراقویونلو؛ ۲۹- کوسه بیزلو؛ ۳۰- پیکلو؛ ۳۱- اینانلو؛ ۳۲- کوه گیلو؛^{۳۳}

پیشینه نظامی بزچلو

ایل بزچلو یکی از قبایل منسوب به ترکمانان حلب است.^{۲۴} این ایل در همراهی اسماعیل در آذربایجان حضور داشته‌اند و دوشادوش شاه اسماعیل یکم با دشمنان می‌جنگیدند از جمله در جنگ مرو (۹۱۶ق/ ۱۵۱۰م) علیه ازبکان، سردار بزچلویی، عزیز آقا، سر محمد شیبانی خان حاکم اوزبک را برید. پیروزی این جنگ بزرگ‌ترین پیروزی شاه اسماعیل است که در آن حدود ده هزار نفر از ازبکان کشته می‌شوند. اسکندربیک ترکمان، از مورخان دوره صفویه، نوشت: «جنه شاهی بیگ‌خان [محمد شیبانی خان] را یکی از غازیان بوزچلو، عزیز آقا نام موسوم به آدی بهادر از زیر چندین کشته بیرون آورد. سرش را که از غایت نخوت سر هیچ سروری را قابل افسر نمی‌داشت از بدن جدا کرده در سایه علم اژدها بیکر بر سم سمند جهان پیما انداختند. خاقان سلیمان شأن [= سلطان عثمانی] فرستاده و استخوان کاسه سر را به طلا» گرفتند.^{۲۵}

در روزگار شاه صفی صفوی (۱۰۵۲- ۱۰۳۸ق) عیسی خان سلطان بزچلویی والی آغچه‌قلعه (آغچه‌قلعه) و لری (لوری) از ایالت چخور سعد در منطقه ایروان و نخجوان بود. بار دیگر وی همان منصب را از سال ۱۰۵۶ق/ ۱۶۴۶م تا ۱۰۶۶ق/ ۱۶۵۶م در روزگار شاه عباس دوم (۱۰۷۷- ۱۰۵۲ق) عهده‌دار بود.^{۲۶}

از جمله عواملی که ایلات را وادار به مهاجرت نمود سیاست اجبار به مهاجرت شاه عباس یکم (۱۰۳۸- ۹۹۶ق) بود. او با هدف کاهش قدرت قزلباشان و گسترش دیوان‌سالاری دست به آن کار زد. بنابراین قدرت نظامی قزلباشان رو به کاهش نهاد. هرچند پس از مرگ شاه عباس یکم، قزلباشان فرصت‌های کوتاهی را به‌دست آوردند؛ اما فروپاشی دولت صفویان در پی شورش افغانها

ضربه‌ای سنگین‌تر از گذشته بر بدنه قزلباشها بود. از این‌رو، ایل بزچلو، که زمینه‌های یکجانشینی‌اش پیشتر فراهم شده بود، از سمت منطقه ایروان و نخجوان به سوی آذربایجان و بخش پسین بزچلو در شرق منطقه همدان و غرب فراهان روانه شدند. پس از آن، مردمان بخش بزچلو در دوره قاجاریه در زمینه نظامی کوششهایی کردند.

در دوره سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۱۲ق)، وی که در گرماگرم جنگ با روسها بود از دولت فرانسه (ناپلئون) خواست تا در اصلاح نظام ایران مداخله کند. طی پیمان‌نامه «فین‌کن‌اشتاین» آن دو دولت به توافقاتی رسیدند و در سال ۱۲۲۲ق / ۱۸۰۷م بنای نظام جدید در ایران گذارده شد.

به دنبال آن عباس میرزا، ولیعهد، با مشورت میرزا بزرگ قائم‌مقام (عیسی) برای گسترش نظام جدید تلاش خود را از سر گرفت. از جمله از بخش بزچلو نیز در شمار نظام جدید درآمدند. محمدتقی سپهر، از مورخان آن زمان، در این‌باره نوشت: «نخستین در آذربایجان، نایب‌السلطنه عباس میرزا بدین طلب رنج و تعب فراوان برد و به نیروی بازوی سلطنت و حسن تدبیر میرزا بزرگ قائم مقام این مقصود بر وفق مراد آورد و هم فرمان پادشاه در دیگر اعصار و ولایات، حکام بدین‌گونه کردند، نظام آذربایجان را سرباز خواندند و نظام عراق و مازندران را لقب جانباز دادند و یوسف‌خان گرجی به لقب سپهداری بلندآوازه شد و فرمانگذاری عراق از اراضی فراهان و کزاز و سربند و [و] فس و بزچلو و شراه و تفرش و آشتیان بدو تفویض گشت و دوازده هزار تن پیاده نظام از این اراضی انتخاب نموده قانون جنگ با توپ و تفنگ، بر قانون اهالی یورپ [اروپا] بدیشان آموخت».^{۲۷}

آداب و رسوم بزچلو

شرح این گفتار هدف این پژوهش نیست. آنچه هدف است اشاراتی کوتاه از آداب و رسوم آن ایل است که اشتراکاتی با آداب و رسوم ایلات ترکمن دیگر دارد؛ البته ترکمانان ترکمن صحرا، آذربایجان و فارس و ... هر کدام آداب و رسوم گوناگون داشته‌اند. از آداب و رسوم ایل بزچلو اندکی برجای مانده است که از جمله در رسم خواستگاری و جشن عروسی دیده می‌شود.



اصطلاح «ایلچی» به معنای مرد بزرگسال که رسم خواستگاری را انجام می‌دهد هنوز سر زبانهاست. در ذکر رسوم سستی ترکمانان بزچلو به دلیل همانندی‌های بسیار آن با آداب و رسوم ترکمانان در آذربایجان از اشعار زنده‌یاد استاد محمدحسین شهریار یاری گرفته شد. وی سروده است:

حیدربابا، کن‌دین تو یون تو تاندا!

قیز گلینلر حنا، پیلته ساتاندا!

بیگ گلینه دامنن آلمانا آتاند،

منیم ده او قیزلاروندا گوزوم وار،

عاشیق‌لارین سازلاریندا سوزوم وار

بایرامیدی، گنججه قوشی او خوردی،

آداخلی قیز بیگ جورابین تو خوردی،

هر کس شالین بیر باجادان سو خوردی،

آی نه گوزل قایدادی شال سالاماق!

بیگ شالینا بایراملغین باغلاماق!

شال ایسته دیم، من ده ائوده آغلادیم،

بیر شال آلیب، تنز بئلیمه باغلادیم،

غلام گیله قاشدیم، شالی ساللادیم،

فاطمه خالا، منه جوراب باغلادی،

خانه ننه می، یاداسالیب آغلادی!

بایرام اولوب، قیزیل پالچیق ازلر،

ناقیش ووروب، اتاقلاری بزلر،

طاقچالارادوزمه لری دوزلر،

يومورتانى، گويچك، گوللوبويارديق،
چاقيشديريب، سينانلارين سويارديق،
اويناماقسدان بيرجه مگر دويارديق؟

قيش گنجه سي، طوله لرین اتاقي،
کتليلرين او تراقسي، يا تا غي،
بخا ريديا يا نار اوتون يا نا غي،

شېچره سي، گردکاني، ايده سي
کنده باسا گولوب، دانيشماق سسي

بستان پوزوب، کتيره يرديك آشاغي،
دولروريرديق ائوده تاختاب طاباغي،
تنديرلرده پيشرديك قاباغي،

ئوزون يئيپ، تخملارين چيتدارديق،
چوخ يمکدن، لاپ آز قالا چاتدارديق^{۲۸}

مردمان ايل بزچلو که در شرق ناحیه همدان و غرب فراهان ساکن شدند؛ تأثیرشان به حدی
بوده است که زبان فارسی رایج سده‌های پیشین در آنجا با گسترش قلمرو زبان ترکی - ترکمانی
آنها به دست فراموشی سپرده می‌شود.

قالی بزچلو

کهن‌ترین قالی شناخته شده جهان، قالی ایران است و در موزه آرمیتاژ نگهداری می‌شود. آن قالی را
دانشمندان شوروی پیشین در سال ۱۳۲۸ق / ۱۹۴۹م در محلی به نام پازیرک یافته‌اند و آن را متعلق
به دوره هخامنشی می‌دانند.^{۲۹}

قالی‌بافی پیش از فروپاشی ساسانیان رونق داشته است. ظاهراً تا دوره صفویان رونق خویش
را از دست داده است. در دوره صفویان هنر قالیبافی همراه با رشد و شکوفایی هنرهای دیگر به



پیشرفت رسید. پس از مهاجرت ترکمانان به ایران، آنها با تولید پشم مورد نیاز قالی‌هایی را بافتند و در دوره صفویان به‌ویژه در دوره شاه عباس یکم در زمینه قالیبافی فرصتهایی را به‌دست آوردند. نقش قالی‌های ترکمنی در آن عصر، زائیده اندیشه ایرانی اسلامی بود. پس از اسکان به‌جای کوچروی، ایل بزچلو نیز در بخش بزچلو توانست درباره قالیبافی هنرنمایی نماید. ظاهراً اصطلاح «قالی بالیغ» که به معنای قالی شهری است در برابر قالیهای پیشین آنها، که با طرح ایلپاتی بافته می‌شد، قرار می‌گرفت.

مردی به‌نام ادواردز سیسیل اروپایی با پنجاه سال سابقه در کار داد و ستد قالی ایران در دهه‌های میانی سده بیستم گزارش می‌دهد: «در بزچلو قالیچه‌های دوزرعی زیبا می‌بافتند که اغلب طرح هراتی داشت و متن آنها سرخ یا نخودی بود. ولی اخیراً از طرح گردان لچک ترنجی استفاده می‌کنند. این بخش تنها بخش همدان است که در بافتهای خود طرح گردان را به‌کار می‌برد و برای بازارهای نیویورک نیز کناره‌های بسیار زیبا و معدودی سرانداز و قالی تهیه می‌کنند».^{۳۰} نویسنده می‌نویسد: «قبل از آغاز بافندگی باید مبلغی برای خرید تار و پود پشم مورد نیاز برای تهیه کلاف در دست روستایی باشد. علاوه بر این، باید مقداری هم برای دستمزد رنگرز که کلافها را با نیل و روناس رنگ می‌کند کنار گذاشت. در کشورهای مغرب زمین فرآورده این روستاها را با نامهای مختلف، که بیشتر به اندازه آنها بستگی دارد تا زادگاهشان، می‌شناسند. این نامها عبارت از دو زرع، یک زرع و نیم، یک زرع و چارک، پستی و غیره که همه بر اندازه دلالت دارد».^{۳۱}

سپاسگذاری

باید از آموزگار ارجمند، آقای محمدعلی صادقی که امکان گفتگو با برخی از شاهدان عینی را فراهم نموده و نیز از آقایان گرانمایه محمد صادقی، سیدعباس حسینی (اهل محله بازار)، ابوالقاسم شفیع و رضا کمیجانی (معروف به کربلایی رضا) که در پربار نمودن این گفتار تلاش فراوان نمودند، سپاسگذاری کنم و درود به روان آقایان مسلم خوشخبری و محمد (معروف به محمد آقای امینی) که تلاش راستین در این باره نمودند بفرستم.

پی نوشت‌ها

1. Komé.
۲. دیاکونف، ام.، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، ص ۱۷۷.
۳. همان.
۴. اومستد، ات، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲، ص ۳۱.
۵. قمی، حسن بن محمد بن حسن، تاریخ قم، تصحیح و تحشیه سید جلال‌الدین تهرانی، مطبوعه مجلس، ۱۳۵۰، ص ۶۳، ۲۶.
۶. مستوفی قزوینی، حمدالله، نزهة القلوب، به کوشش گ. لسترنج، بی‌جا، بی‌تا، ص ۷۱.
۷. عراقی، فخرالدین، کلیات دیوان عراقی، به کوشش سعید نفیسی، تهران، سنایی، ۱۳۶۲.
۸. اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸، ص ۱۲۲؛ عراقی، همان.
۹. اقبال، همان.
۱۰. عراق منظور عراق عجم در برابر عراق عرب است.
۱۱. شاهدان عینی
- ابوالقاسم شفیعی، بیش از ۸۴ سال سن، پدر ایشان از جمله حجره‌داران بازار بودند؛ مسلم خوشخبری، سن در حدود ۸۵ سال، فرزند شیخ زین‌العابدین، از جمله محصلان مدرسه میرزا اصغر و ...؛ سیدعباس هاشمی، سن در حدود ۱۱۰ سال، مسن‌ترین راوی درباره بازار، مدرسه و یخچال صاحب اطلاعاتی گسترده هستند. ایشان اظهار داشتند در حدود سی سالگی ام یخچال به دستور میرزا اصغر در زمان عاصم السلطنه ساخته شد و ...؛ محمد صادقی، بیش از هشتاد سال زندگانی، از شاگردان مدرسه میرزا اصغر، کارمند بازنشسته شهربانی پیشین؛ کربلایی رضا کميجانی، بیش از صد سال زندگانی اظهار می‌دارند چهار سال در منزل میرزا اصغر، بعضی از امور او را انجام می‌دادم و در ساخت مدرسه بیست سال داشتم و نیز در تکمیل بنای بازار به دنیا آمده‌ام. محمدرضا ضیغمی، ایشان در حدود نود سال سن دارند. از نزدیک با بازار، مدرسه میرزا اصغر و یخچال در ارتباط بوده است. مدتی را در مدرسه میرزا اصغر معلم بوده‌اند و با میرزا اصغر نشست و برخاست خانوادگی داشته‌اند.
۱۲. مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من (تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه)، تهران، زوار، ۱۳۷۷، جلد ۳، ص ۳۵؛ ملک الشعرا (بهار)، تاریخ مختصر احزاب ایران، تهران، امیرکبیر، جلد اول، ص ۷۰-۶۹.
۱۳. مستوفی، همان، ص ۳۳.
۱۴. همان، ص ۲۷؛ شاهدان گویند: گروه دیگر از گل باغیها در شرق چهارراه مهدیه کنونی چادر زدند.
۱۵. کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸، ص ۲۱-۱۹.
۱۶. شاهدان عینی، همان.
۱۷. همان.
۱۸. همان.
۱۹. اداره آمار و سرشماری، فرهنگ جغرافیایی ایران (دایره جغرافیایی ستاد ارتش)، تهران، نشریه سال ۱۳۲۹، جلد اول، ص ۷۷-۲۲؛ استان یکم شامل زنجان، اراک، رشت، فومنات، لاهیجان، خمسه، بندر پهلوی، قزوین و ساوه. اراک دارای ۵ بخش ۱- اراک؛ ۲- ترخوران؛ ۳- سربند؛ ۴- وفس؛ ۵- فرمهین بود و کشور تا سال ۱۳۲۷ خورشیدی به ۱۰ استان تقسیم می‌شده است.
۲۰. همان، اراک ۵۱۳۶۵ نفر، وفس ۴۲۷۷ نفر، میلاجرد ۳۵۵۹ نفر و سارق ۲۴۶۵ نفر جمعیت داشت. جمعیت کشور در آن سال به ۱۸۳۸۷۵۰۲ نفر می‌رسید.

۲۱. بخشداری کمیجان، گزارش بخشداری کمیجان به فرمانداری اراک، ۱۳۷۹ق. طبق آمار محصولات بخش و فس غلات و حبوبات و پنبه است. باغات فراوان دارد. ده‌های بخش و فس با این نامها آمده است: آقچه کهریز- اکبرآباد- انار [امروزه دربرگیرنده بخشی از شرق کمیجان است] آمره- اسفندان- ابراهیم‌آباد- استهری- اکرمیه- پرکک- تکیه- جعفرآباد- چلبی- چابار- چهره‌فان- خسروبیگ- خماریاگی- خان‌آباد- خیرآباد- دره گرگ [امروزه دره سبز به آن گفته می‌شود]- ذادق‌آباد- راستگردان- روشنایی- رزج- سمقاور- سوران- سیجان- سبزآباد- شاه قلعه- عاصم‌آباد- عیسی‌آباد [امروزه بخش غربی کمیجان را شامل می‌شود]- فضل‌آباد- فریس‌آباد- فتح‌آباد- فامرین- قره‌گل- کمیجان- کلوان- کوت‌آباد- محمودآباد- نهره پشته- ولیدآباد- ولازجرد- ینگگی ملک.

۲۲. اداره آمار و سرشماری، همان، جلد دوم، ص ۲۳۹.

23. Strange, G.L., *Don juan of Persia, A shi'ah Catholic*, 1560- 1604, london, 1926.

به نقل از: میرزا سمیعا، تذکره الملوک (سازمان اداری حکومت صفوی) و تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوک، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۸، ص ۲۵۰.

۲۴. سومر، فاروق، نقش ترکان آنتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، ترجمه احسان اشراقی و محمدتقی امامی، تهران، گستره، ۱۳۷۱، ص ۶۶.

۲۵. منشی ترکمان، اسکندریبگ، تاریخ عالم آرای عباسی، به کوشش محمد اسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۷، جلد اول، ص ۶۴؛ شاهدان عینی گویند: گوری در سمت شرقی ساختمان کنونی بانک ملی کمیجان به چشم می‌خورد که به قبر «آذر بهادر» شهرت داشت.

۲۶. منشی ترکمان، همان، به کوشش محمدیوسف سهیلی خوانساری، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۱۷، ص ۱۷۲، ۲۳۹-۲۴۰.

۲۷. سپهر، محمدتقی، فاسخ التواریخ (بخش تاریخ قاجاریه)، به کوشش جمشید کیانفر، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷، جلد اول، ص ۱۶۶-۱۶۵.

۲۸. شهریار، دیوان شهریار، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۷۵.

۲۹. سیسیل، ادواردز، قالی ایران، ترجمه مهین دخت صبا، تهران، انتشارات انجمن دوستداران کتاب، بی‌تا، ص ۱۱۰.

۳۰. همان؛ نویسنده می‌نویسد: «قبل از آغاز بافندگی باید مبلغی برای خرید تار و پود پشم مورد نیاز برای تهیه کلاف در دست روستایی باشد. علاوه بر این باید مقداری هم برای دستمزد رنگرز که کلاف‌ها را با نیل و روناس رنگ می‌کند کنار گذاشت. در کشورهای مغرب زمین فراورده این روستاها را با نام‌های مختلف که بیشتر به اندازه آنها بستگی دارد تا زادگاهشان، می‌شناسند. این نام‌ها عبارت از دو زرع، یک زرع و نیم، یک زرع و چارک، پستی و غیره که همه بر اندازه دلالت دارد.» (ص ۱۰۵-۱۰۴)

۳۱. همان.

منابع

- اداره آمار و سرشماری (دایره جغرافیایی ستاد ارتش)، فرهنگ جغرافیایی ایران (آبادیهها، استان یکم)، تهران، جلد دوم، ۱۳۲۸.
- اداره آمار و سرشماری (دایره جغرافیایی ستاد ارتش)، فرهنگ جغرافیایی ایران (نشریه فروردین ۱۳۲۹)، تهران، جلد اول، ۱۳۲۹.
- اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۸.

- الشيبى، كامل مصطفي، تشيع و تصوف، ترجمه عليرضا ذكاوتى قراگوزلو، تهران، انتشارات اميركبير، ۱۳۷۴.
- اومستد، ا. ت.، تاريخ شاهنشاهى هخامنشى، ترجمه محمد مقدم، تهران، اميركبير، ۱۳۷۲.
- بخشدارى كميجان، گزارش بخشدارى كميجان به فرماندارى اراك، ۱۳۷۹.
- پاپلى يزدي، محمدحسين، گروه جغرافيايى بنياد پژوهشهاى آستان قدس رضوى، فرهنگ آباديها و مكانهائى مذهبي كشور، تهران، انتشارات آستان قدس رضوى، ۱۳۶۷.
- حكمت، على اصغر (و جمعى از نويسندگان و رئيس كميسيون ملى يونسكو در ايران)، ايرانشهر، تهران، چاپخانه دانشگاه، جلد دوم، ۱۳۴۳.
- خورموجى، محمدجعفر، حقايق الاخبار، به كوشش خديو جم، تهران، نشرنى، ۱۳۶۳.
- درخشان، مهدى، بزرگان و سخن سرايان همدا، نيكيو، ۱۳۴۱.
- دياكونف، ا. م.، تاريخ ماد، ترجمه كريم كشاورز، تهران، انتشارات علمى و فرهنگى، ۱۳۷۱.
- دهگان، ابراهيم، گزارش نامه يا فقه اللغه اسامى امكنه در مطلع كتاب كرج نامه يا تاريخ آستانه، چاپخانه موسوى، ۱۳۴۲.
- رضوى، مهدى، ايل قارايايى، بى جا، خود مولف، ۱۳۷۰.
- سپهر، محمدتقى، ناسخ التواريخ (بخش تاريخ قاجاربه)، به كوشش جمشيد كيانفر، تهران، اساطير، جلد ۳، ۱۳۷۷.
- سيسيل، ادواردز، قالى ايران، ترجمه مهين دخت صبا، تهران، انجمن دوستداران كتاب، بى تا.
- سومر، فاروق، نقش تركان آناطولى و تشكيل و توسعه دولت صفوى، ترجمه دكتور احسان اشراقى و دكتور محمدتقى امامى، تهران، گستره، ۱۳۷۱.
- سيورى، راجر، ايران عصر صفوى، ترجمه كامبيز عزيزى، تهران، نشر مركز، ۱۳۷۲.
- شهباز، محمدحسين، ديوان شهباز، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۷۵.
- شعبانى، رضا، مباني تاريخ اجتماعى ايران، تهران، نشر قومس، ۱۳۶۹.
- عراقى، فخرالدين، كليات ديوان عراقى، به كوشش سعيد نفيسى، تهران، سنابى، ۱۳۶۲. (مقدمه)
- فلور، ويلم، برافتادن صفويان بر آمدن محمود افغان، ترجمه ابوالقاسم سري، تهران، توس، ۱۳۶۶.
- قمى، حسن بن محمد بن حسن، تاريخ قم، ترجمه عبدالملك قمى، تصحيح و تحشيه سيد جلال الدين تهرانى، تهران، مطبعه مجلس، ۱۳۵۳.
- كسروى، احمد، تاريخ مشروطه ايران، تهران، اميركبير، ۱۳۶۸.
- لسترنج، گى، جغرافيايى تاريخى سرزمينهاى خلافت شرقى (از فتوحات مسلمين تا ايام تيمور)، ترجمه محمود عرفان، تهران، انتشارات علمى فرهنگى، ۱۳۷۳.
- مستوفى، حمدالله، نزهة القلوب، به كوشش گى. لسترنج، تهران، دنياى كتاب، ۱۳۶۲.
- مستوفى، عبدالله، شرح زندگاني من (تاريخ اجتماعى و ادارى دوره قاجاربه)، تهران، زوار، جلد ۳، ۱۳۷۷.
- ملك الشعرا (بهار)، تاريخ مختصر احزاب ايران، تهران، اميركبير، جلد ۲، ۱۳۶۸.
- منشى تركمان، اسكندريگ، تاريخ عالم آراى عباسى، به كوشش محمد اسماعيل رضوانى، تهران، انتشارات دنياى كتاب، جلد ۳، ۱۳۷۷.
- منشى تركمان، اسكندريگ، ذيل تاريخ عالم آراى عباسى، به كوشش محمد يوسف سهيلى خوانسارى، تهران، كتابفروشى اسلاميه، ۱۳۱۷.



- میرزا سمیعا، تذکرةالملوک (سازمان اداری حکومت صفوی) و تعلیقات مینورسکی بر تذکرة الملوک، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۸.
- میرزا اصغر رجیل، وصیت نامه.
- مشکور، محمدجواد، تاریخ ایران زمین، تهران، انتشارات اشراقی، ۱۳۶۳.
- میراحمدی، مریم، پژوهشی در تاریخ معاصر ایران، تهران، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶.
- Strang, G. L., Don juan of persia, *A shi'ah Catholic*, 1560- 1604, london 1926.